

## برنارد لويس: هدف شيعیان بازگرداندن تاريخ به مسير صحيح است

«برنارد لويس» معتقد است: در میان شیعیان این اعتقاد عمیق وجود دارد که تاریخ، مسیر اشتباهی در پیش گرفته است...



«برنارد لويس» معتقد است: در میان شیعیان این اعتقاد عمیق وجود دارد که تاریخ، مسیر اشتباهی در پیش گرفته است. برخی اوقات، شیعیان درگیر برنامه‌ها و اعمالی می‌شوند که هدف آن، بازگرداندن تاریخ به مسیر صحیح است. پیروزی انقلاب اسلامی در ایران و گسترش نهضت جهانی اسلام، سردمداران شرق و غرب را با پدیده‌ای نوین، در صحنه سیاست‌های جهانی روبرو ساخته است؛ پدیده‌ای که بنا به ماهیت و سرشت خود، که همانا جوهره اصیل و والای اسلام می‌باشد، در هیچ يك از قالب‌ها و معیارهای متعارف سیاسی جهان نمی‌گنجد و از همین‌رو، آگاهی و شناخت عمیق و گسترده‌ای را در زمینه‌ها و ابعاد ایدئولوژیک و سیاسی طلب می‌کند.

موج گسترده اسلام‌شناسی، به ویژه تحقیقات گوناگون مراکز علمی و پژوهشی وابسته به استکبار جهانی در زمینه تشیع، نه تنها نشانگر نارسایی اطلاعات و آگاهی‌های پیشین آنان در مورد مبانی و اصول اعتقادی این پدیده است، بلکه در عین حال، نمایانگر بیم و هراس فزاینده‌ای است که روند رو به رشد جنبش‌های رهایی‌بخش اسلامی، در محافل وابسته به امپریالیسم جهانی ایجاد کرده است.

تحقیقات فراوانی که پس از پیروزی انقلاب اسلامی، در مراکز و مؤسسات فوق‌صورت گرفته، هدف‌های گوناگونی را پیش چشم داشته‌اند، و از همین‌رو آگاهی از انگیزه‌ها و اهداف آنان، می‌تواند برای مسئولان و اولیای امور جالب توجه باشد؛ زیرا پژوهش‌هایی از این دست، اگرچه در مراکز علمی و دانشگاهی انجام می‌شود، اما بی‌تردید به عنوان دستمایه اطلاعاتی به منظور مقابله با گسترش حرکت‌های اسلامی مورد استفاده قرار می‌گیرد.

رژیم اشغالگر قدس که از بدو پیروزی انقلاب اسلامی، با تعابیر گوناگون، وحشت و هراس خود را از انقلاب اسلامی در ایران و تأثیر عمیق و گسترده آن بر روند رویدادهای منطقه پنهان نکرده، از جمله کشورهای است که تحقیقاتی را در این زمینه آغاز کرده است.

«دفتر خاورمیانه و تاریخ آفریقا» وابسته به «مرکز مطالعات دایان» که بخشی از «دانشکده تاریخ دانشگاه تل‌آویو» را تشکیل می‌دهد، با همکاری «مؤسسه تحقیقاتی شیلوهه»، زمینه این تحقیق را فراهم کرده است و با برگزاری يك کنفرانس بین‌المللی (در دسامبر 1984) جریان تشیع را از بدو پیدایش آن و در شرایط و موقعیت‌های گوناگون مورد بررسی و ارزیابی قرار داده است.

کنفرانس مزبور نخست این هدف را دنبال می‌کرد که موقعیت کنونی تشیع را در مناطق مختلف جهان مشخص کند و دیگر آن که به ارزیابی تأثیر انقلاب ایران بر سراسر جهان بپردازد.

هدف از انتشار مقالات این کنفرانس اولاً اطلاع از فعالیتهای مؤسسات تحقیقاتی وابسته به استکبار جهانی و به عبارت دیگر آگاهی از توطئه‌هایی است که بر علیه اسلام و تشیع صورت می‌پذیرد؛ و ثانیاً از آنجا که این فعالیت‌ها منشأ تصمیم‌گیری‌های ابرقدرت‌ها در مقابله با حرکت‌های اسلامی در جهان می‌باشد، بدینوسیله خواهیم توانست با شناخت باورهای آنان، تحلیل‌های واقع‌بینانه‌تری از حرکت‌های سیاسی بین‌المللی ارائه نماییم.

و نهایتاً این انگیزه در خواننده تقویت گردد که برای مقابله با این مراکز تحقیقاتی که ظاهری علمی و موجه به خود گرفته‌اند تمیهداتی در خور، اندیشیده شود.

**\*\*دیپاچه (به قلم «مارتین کرامر»)**

در دوران معاصر، تشیع، برخی از قوی‌ترین مفاهیم طغیان انقلابی را پدید آورده است. شیعیان، اقلیتی از مسلمانان هستند که از نظر سنی‌ها، یعنی اکثریت غالب مسلمانان، همواره به خاطر عقایدشان انگشت‌نما بوده‌اند. با این حال، جنبش‌های شیعی، امروزه استراتژی‌های سیاسی فوق‌العاده اصیلی ابداع کرده‌اند که غالباً موجب شگفتی و حیرت دنیای اسلام و غرب شده است. این شیوه‌ها در ایران، از عظیم‌ترین موفقیت برخوردار بوده‌اند و الهام بخش سایر شیعیان در دنیای عرب و جنوب آسیا نیز شده‌اند. کمربندی از تشیع، حیات اقتصادی، استراتژیک و تاریخی اسلام را در بر می‌گیرد و بخش‌هایی از لبنان، سوریه، عراق، عربستان سعودی، کویت، بحرین، ایران، افغانستان، پاکستان و هندوستان را می‌پوشاند. این کمربند که در کشورهای مختلف، به اکثریت و اقلیت شیعه تقسیم می‌شود، خود، دنیایی است که تأثیرات گوناگون در آن، به سرعت انتقال می‌یابد. این مجموعه، هدفی مضاعف دارد: نخست آنکه موقعیت کنونی جریان اصلی تشیع اثنی‌عشری را در مناطق مختلف جهان مشخص کند، و دیگر آنکه به ارزیابی تأثیر انقلاب ایران بر سراسر جهان بپردازد.

مجموعه حاضر، محصول نهایی يك کنفرانس بین‌المللی است که در دسامبر 1984 در «دانشگاه تل‌آویو» برگزار شد. مطالعات فراوانی که پیرامون تجدید حیات اسلام صورت گرفته بود، ضرورت برگزاری این کنفرانس را مطرح می‌کرد، زیرا این مطالعات، بیشتر به اسلام سنی گرایش داشت و تشیع را صرفاً در چارچوب ایران، مورد بررسی قرار می‌داد.

بنابراین علاوه بر مطالعاتی که صرفاً به ایران اختصاص داشت و تشیع را در چارچوب تجربه يك کشور، مورد ارزیابی قرار داده بود مطالعات دیگری نیز صورت گرفت. برای نمونه، مقایسه تشیع اثنی‌عشری در شرایط و موقعیت‌های گوناگون، و بررسی و

کنکاش درباره تفاوت‌های جزئی آنها در عقیده و عمل، ضروری به نظر می‌رسید زیرا این تفاوت‌ها ممکن است مردمی را که به یک سنت مذهبی تعلق دارند اما در وضعیت‌های کاملاً متفاوت به سر می‌برند، تحت تأثیر قرار دهد. مقالات حاضر و نیز کنفرانس مذکور، نتیجه همکاری ضروری اشخاص بسیاری است: «اتامار رابینویچ»، رئیس «مرکز مطالعات دایان» در امور خاورمیانه و آفریقا، برگزارچی این کنفرانس را پیشنهاد کرد و مرکز فوق، حمایت و همکاری‌های لازم را به عمل آورد. این کنفرانس، از رهنمودهای مرکز اطلاعات ایالات متحده در اسرائیل نیز سود جسته است. «اتان کهلبرگ»، و «جونل کرامر» به عنوان اعضای کمیته آکادمی کنفرانس، همکاری‌های ثمربخشی داشته‌اند. بی‌تردید اگر همکاری‌های «آمیرو مارگالیت» که در امور کنفرانس بسیار با تجربه است، نبود، این موفقیت حاصل نمی‌شد، من همچنین خود را مدیون میهمانان، سخنرانان، مفسران و مقامات حاضر در این کنفرانس، از جمله: «چریل برنارد»، «اوریل دان»، «آباابان»، «توماس فریدمن»، «گدجیلبر»، «سیلویا هایم»، «حیم هرتزوگ»، «نیکي. آر. کدی»، «نهمی لوتزیون» و «اسحق رابین» و بانوان: «لیدیا گاره» و «مارگریت ماهلو» که متن مطالعات را تایپ کردند و خانم «ادنا لیفتمن» که انتقال این مطالعات را به صورت کتاب به خوبی انجام داده است می‌دانم.

\*عنوان مقاله:

شیعه در تاریخ اسلام

(ارائه شده توسط: ب «رنارد لويس»)

شیعه، یک واژه عربی، به مفهوم حزب یا فرقه است. در آغاز، به جای آن، از واژه شیعه علی یا حزب و فرقه علی و به اصطلاح امروزی، طرفداران نامزد یک منصب سیاسی استفاده می‌شد؛ آنها گروهی را با یک جهت سیاسی و در بدو امر، عمدتاً بر اساس نظریات شخصی، به عنوان مبنایی برای فعالیت‌های گروهی خویش، تشکیل دادند. چندی نگذشت که کلمه شیعه، به عنوان معرف یکی از انشعابات عمده جامعه مذهبی اسلامی شناخته شد. ناظرین غیر شیعی، در هماهنگی با یک سنت و آئین معمول (ولی گمراه کننده) برای تشریح این گونه اختلافات در بینش اسلامی، اغلب کلماتی نظیر فرقه یا شقاق را به کار می‌برند، حتی برخی از این هم فراتر رفته و از اصطلاحی نظیر ارتدکس (راست آئین) و مرتد یا رافضی برای مشخص کردن این اختلافات و انشعابات استفاده می‌کنند. به دو دلیل، این روش ناصحیح است، نخست آن که برای یک فرد غیر مسلمان، قضاوت درباره این که چه چیز اصیل (ارتدکس) و چه چیز ارتداد تلقی می‌شود، مطمئناً نابجا و نشانه خودمحوری است. این مساله نه به ما ارتباط دارد و نه در صلاحیت ماست، اما شاید دلیل مهمتر این باشد که مفاهیم محض و مجردی مانند ارتدکس و ارتداد، نظریه‌ای کاملاً مختص به مذهب مسیحیت است و بنابراین به کار بردن آنها نابجا است. این اصطلاحات، با تاریخ اسلام ارتباطی ندارد، یا ارتباط کمی دارد زیرا، ما در طول تاریخ، به نشست‌های مقامات کلیسا و یا شوراهای مذهبی برای تعریف و تبیین ارتدکس و لذا تبیین و محکومیت انحراف از اصول ارتدکسی که ما معمولاً آن را با کلماتی از قبیل ارتداد و الحاد معین می‌کنیم، بر نمی‌خوریم. حتی کلماتی نظیر فرقه و ارتداد، در مورد انشعابات مذهبی در میان مسلمانان، چه از لحاظ مبنایی تبیینی این انشعابات و چه از لحاظ اشکال سازمانی و روش علمی که آنان برای شکل دادن به این انشعابات برگزیده و دنبال می‌کنند، صدق نمی‌کند.

برخی در تلاش برای تشریح اختلاف میان تسنن و تشیع، برای غربی‌ها، این اختلافات را معادل با وجوه تمایز میان پروتستان و کاتولیک قلمداد می‌کنند، اما این مقایسه، به جز در این مورد، که هر دوی آنها بر یک انشعاب عمده که گروه کثیری از مردمان را در هر یک از جناح‌های مخالف در بر می‌گیرد استوارند، کمک چندانی به روشن کردن وضعیت نمی‌کند. نامعقول بودن این قیاس را می‌توان با یک آزمون بسیار ساده نشان داد، اگر سنی‌ها و شیعیان را به پروتستان‌ها و کاتولیک‌ها مانند کنیم، در آن صورت، کدامیک پروتستان و کدامیک کاتولیک هستند؟ عدم امکان جوابگویی به این سوال بطلان این قیاس را نشان می‌دهد. پژوهشگران غربی در زمانهای گوناگون، توضیحات دیگری را ارائه داده‌اند - برخی از ساکنین اروپایی که خود دست به گریبان مسائل نژادی بوده‌اند، دو دستگی میان مسلمین را ناشی از اختلاف میان سامی‌ها و آریایی‌ها تلقی کرده‌اند؛ بدین ترتیب که سنی‌ها را نماینده سامی‌گری اسلام عربی شیعیان را نماینده طغیان ملت آریایی‌نژاد معرفی کرده‌اند که علیه سلطه سامی‌ها سر به شورش برداشته‌اند. در عصری که اروپا، خود درگیر جنگ طبقاتی و ایدئولوژی‌مربوط به آن بود به شیعیان، به عنوان نمایندگان توده‌های محروم نگرسته می‌شد، که تحت حاکمیت سنی‌ها به سر می‌بردند و مجموعه کاملی از این گونه تفسیرها در امتداد این خطوط فکری، رواج یافت. هیچ کدام از این تفسیرها، کاملاً نادرست و یا کاملاً درست نیستند، اما در مجموع، غالباً از اعتبار لازم برخوردار نیستند.

در آغاز، اختلاف میان سنی‌ها و شیعیان و نیز اختلاف بین گروه‌های متعدد شیعه با یکدیگر به حدت و شدت سال‌های بعد از آن نبود و در سال‌های بعد نیز، این دو دستگی‌ها، شدت و حدت اختلافات مابین پروتستان‌ها و کاتولیک‌ها و یا فرقه‌های گوناگون منشعب از پروتستان، در جامعه مسیحیت را نیافته به ویژه آن که در دوران اولیه، خروج از یک فرقه و گرویدن به فرقه دیگر، آسان بود و شیعه‌گری، حتی از دیدگاه اهل تسنن، الزاماً به منزله گمراهی مذهبی، یا انحراف از موازین الهی به شمار نمی‌رفت.

حقوقدانان و روحانیون سنی گهگاه، از "تشیع حسنه" سخن می‌گویند که این، به معنای اتخاذ این نقطه نظر شیعه گرایانه، اما در محدوده مجاز اختلافات عقاید است. در یکی از احادیث رایج منتسب به پیامبر (ص) چنین آمده است: "اختلاف امتی رحمه" که مفهوم کلی آن، چنین است: "وجود اختلاف عقاید، در بین امت من، از مظاهر رحمت الهی است".

تصور امکان اتفاق نظر بر سر اصول و وجود اختلاف نظر بر سر برخی جزئیات، ایده‌ای ژرف است. این همان اصلی است که مکرراً برای توجیه اختلافات پذیرفته شده میان چهار مکتب اصلی در اصول قوانین تسنن، مورد استفاده قرار گرفته و

همواره، کسانی بوده‌اند که در مورد به رسمیت شناختن نوعی از تشیع، که با اصول پذیرفته شده خود، اختلافی بیش از اختلاف موجود بین مالکی‌ها و حنفی‌ها نداشته باشد، تمایل نشان داده‌اند، این درجه از اختلاف مجاز، "تشیع حسنه" نامیده شده و در این خصوص، مثال‌های زیادی در تاریخ اسلام، وجود دارد. در واقع، به نظر می‌رسد که تشیع میان‌رو، همان تأثیری را بر زندگی روشنفکران، در دوران قرون وسطای اسلام داشته است، که امروزه، لیبرالیسم و چپ‌گرایی، بر روشنفکران غرب دارد. این نوع شیعه‌گری، یک شاخه یا یک شعبه عمده مذهبی را به وجود نیآورده و صرفاً به مثابه یک اختلاف عقیده، در داخل یک محدوده به طور دو جانبه پذیرفته شده، به شمار می‌آید.

شکاف بین سنی‌ها و شیعیان، در آغاز؛ به صورت یک عدم توافق سیاسی، بر سر مسأله رهبری امت اسلامی بود؛ همان‌گونه که اختلاف بین دو گروه از مردم، بر سر مسئله رهبری، می‌تواند وجود داشته باشد.

اسلام، برخلاف مذاهب هم‌ریشه و هم‌منشا آن، از زمان حیات بنیانگذار آن، یک دین سیاسی به شمار آمده است و رهبر مذهبی، رهبر سیاسی نیز محسوب می‌شود. [حضرت] محمد (ص) در طی دوران حیات خویش، مانند یک سلطان، بر کشوری که بنیان نهاده بود، حکم راند. اسلام، از یک ویژگی سیاسی برخوردار است که مسیحیت و یهودیت، فاقد آنند و همین ویژگی، به اختلافات مذهبی در سرتاسر تاریخ اسلام، محتوای سیاسی بخشیده است.

ماجرای جدا شدن شیعیان از اهل تسنن، با مشاجره بر سر انتخاب خلیفه، یعنی رهبر امت و کشور، آغاز شد. در آغاز، موضوع اختلاف، چیزی بیش از این و در واقع چیزی بیش از آنچه امروز، اختلاف بر سر نامزدهای انتخاباتی و کاندیداها تلقی می‌شود، نبود. و این اختلافات همان‌طور که در سایر دوران‌های تاریخ و جوامع مختلف رخ داده است، با تسلط و برتری قوی بر ضعیف و حاکمیت قدرت، خاتمه یافته است.

اما آنچه در بدو امر، یک اختلاف سیاسی بود، در بستر زمان، از ویژگی‌های متعدد دیگری نیز برخوردار شد. اختلافات حقوقی نیز وجود داشت که از اهمیت جزئی برخوردار بود. مسائلی عقیدتی نیز مورد اختلاف بود که شاید اگر از دیدگاه وسیع‌تری بدانها نگرینسته شود، آنها نیز اهمیت چندانی نداشته باشند. چیزی که احتمالاً نسبت به دو جنبه فوق‌الذکر، از اهمیت به مراتب بیشتری برخوردار است، اختلاف در مسائل روانی و احساسی است، اختلاف در روحیات و آیین زندگی، که از تجربه متمایز سنی‌ها و معتقدان به تشیع، ناشی می‌شود.

در تبیین این‌گونه وجوه تمایز بین سنی‌ها و شیعیان، از آیت الله [امام] خمینی بدین گونه نقل قول شده است - که سنی‌ها در مجموع، طالب آرامش، مطیع و فرمانبردار بوده‌اند و روش سر تسلیم فرودآوردن در برابر قدرت حاکم - چه یک قدرت شیطان‌ی و چه یک قدرت سرکوبگر - را آموزش داده و بدان عمل کرده‌اند؛ در حالی که شیعیان، نمایانگر اصل مقاومت و مخالفت با حکومت‌های نامشروع و استبدادی و تلاش برای سرنگونی آنها بوده‌اند. البته این یک مقایسه، بیش از حد ساده شده است، زیرا ما، هم در میان سنی‌ها و هم در بین شیعیان، به گروه‌ها، افراد و عقیده‌های طرفدار قدرت حاکم و یا مخالف آن بر می‌خوریم. تشیع، احتمالاً حادثین شکل فرمانبرداری را در ایده‌ای با نام "تقیه" به ما ارائه می‌دهد که بر اساس آن، شخص می‌تواند، نه تنها در برابر قدرت نامشروع حاکم، سر تسلیم فرود آورد، بلکه می‌تواند در صورت در خطر بودن جان خود، حتی آن را تایید کرده، تظاهر به مومن بودن به آن کند. با وجود این، در حکم و رای آیت الله [امام] خمینی، عنصر مهمی از حقیقت، وجود دارد. عقیده او، عقیده‌ای نادرست نیست، اما می‌تواند یک ساده‌سازی بیش از اندازه باشد و این ایده، می‌تواند در بررسی بسیار اجمالی این دو جنبه از سنت اسلامی، یعنی تسلیم و مخالفت، وافی به مقصود باشد.

این تمایز به دوران اولیه ظهور اسلام باز می‌گردد. هم در شرح اولیه وقایع موجود در تاریخ نگاشته شده اسلامی و هم در احکام سنت و شریعت اسلامی، به دو اصل متمایز: فرمانبری و تسلیم، مخالفت و مبارزه بر می‌خوریم. اصل فرمانبری، معمولاً در کشورها و جوامع اسلامی، بیشترین رواج را داشته است، و معذک، به همان دلیل، بهتر مورد مطالعه قرار گرفته است. اما سنت مبارزه که می‌توان آن را سنت تندروی نیز نامید، از سابقه و ژرفای کمتری برخوردار نیست و در عصر حاضر، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار شده است و این، در چهارده قرن تاریخ اسلام، بی‌سابقه نیست.

در هر گونه تحقیق راجع به تاریخ اولیه اسلام و در هرگونه مطالعه مبتنی بر منابع اسلامی که داعیه در برگیری وقایع دست‌نخورده‌ای از سال‌های اولیه شکل‌گیری این دین و حفظ سندیت آنها را داشته باشد، باید دو تحول عمده را که پژوهش‌های اخیر مختص به این دوره را تحت‌الشعاع قرار داده است، مد نظر قرار گیرد. یکی از این تحولات، ایجاد و ظهور شکاکیت فزاینده در بین پژوهشگران عصر حاضر، نسبت به صحت و سندیت و حتی تاریخی بودن منابع اولیه تاریخی اسلامی است. در سال‌های اخیر، در این زمینه که آیا تاریخ‌نگاری اولیه اسلامی، به معنای حقیقی کلمه وجود داشته و یا این‌که وقایع ثبت شده در این مکتوبات تاریخی، اصلاً رخ داده‌اند یا خیر، بحث و جدل فراوانی در جریان بوده است.

تحول دیگر، گرایش به سمت این نگرش است که ظهور اسلام، نه یک نقطه عطف تاریخی و یا یک تحول ناگهانی نسبت به دوران قبل از اسلام، بلکه دست کم از بسیاری جهات، تغییر شکل سنت‌های کهن و تا حدودی، ادامه روندهایی است که ردپای آنها را می‌توان در گذشته‌های دورتر یافت.

ظاهراً، در هر گونه مطالعه در خصوص تاریخ اولیه شیعه‌گری، این تحولات پژوهشی باید مد نظر قرار گیرد. اما هیچ کدام از این نظریات و نگرش‌ها، الزاماً نتایج و استنتاجات مبتنی بر بررسی وقایع اولیه و وقایع بعدی تاریخ اسلام را، تا آنجا که به قضیه مربوط می‌شود، بی‌اعتبار نمی‌سازد. پژوهشگران، با درجات گوناگونی از موجه‌نمایی در این خصوص، به بحث پرداخته‌اند که قدیمترین منابع تاریخی عربی، نه ارزش تاریخی دارد و نه اصلاً منبع محسوب می‌شود؛ بر اساس نظریه برخی از آنان، این منابع، ساخته و پرداخته ذهن نویسندگانی است که برای ایجاد یک زمینه قضایی، به منظور وضع قوانین حقوقی و قضایی در آینده و بر

اساس نظریه برخی دیگر، برای مشروعیت بخشیدن به ساختارها و دکترین های سیاسی بعدی، با استناد و عطف به وقایع گذشته، بعدها طراحی و گردآوری شده اند. اما در ارتباط با تاریخ عقاید و سلوک که موضوع مورد علاقه کنونی ما را تشکیل می دهد، دقت و صحت وقایع تاریخی، از اهمیت ثانوی برخوردار است. این وقایع که حفظ شده، سینه به سینه نقل شده و مورد مطالعه قرار گرفته اند، حاوی آن چیزهایی هستند که مسلمانان، آنها را تاریخ گذشته خود، می پندارند و این گذشته پنداری، که از منابع بعضا گوناگون نقل شده و به آنان رسیده است، عقاید آنان را شکل داده و اعمال آنها را توجیه کرده است.

با توجه به ویژگی های سیاسی اسلام و دولتی با ویژگی های مذهبی خلیفه گری اسلامی، پرسش های گوناگونی از قبیل: منشأ و طبیعت حکومت و قدرت حاکمه، وظایف و حدود آزادی زبردستان، تبیین مشروعیت، عدالت و ظلم و شیوهی برخورد با حکام مستبد و غاصبان حکومت و قدرت، به طور جدی مطرح شد که روند رویدادهای دوران اولیه تاریخ اسلام، در پاسخگویی به این پرسشها، و تدوین آن، رهنموتی مکفی، هر چند تا حدودی متناقض، فراهم آورد؛ که بخش اعظم آن، همانطور که در تبلیغات جنگی روزانه ایران و عراق مشهود است، هنوز هم از مناسبت بسیار زیادی برخوردار است. اسامی علی، معاویه و یزید، هنوز هم مکررا به کار برده می شود. حتی خاطرات به بوته فراموشی سپرده شده گذشته های دورتر، یعنی دوران قبل از اسلام، نیز که بعد از گسترش این دین، به شکلی تحریف شده و کاسته شده، باقی مانده است، هنوز هم اهمیت خود را از دست نداده است.

برخی از این آثار و بقایای تاریخی، به تکامل تدریجی تشیع، ارتباط پیدا می کنند. از کتب مقدس و سنن یهودی، مسیحی، این عقیده که پیامبری برای توبیخه و سرزنش یک حاکم ظالم، به پا می خیزد و همچنین، ایمان به یک منجی که برای برقراری قانون الهی در روی زمین، ظهور می کند، نشأت گرفت. هر دوی آن نظریات، عمدتا سیاسی ولی ظاهرا مذهبی هستند. از عصر یونان- روم که میراث قابل توجهی نیز برای اسلام باقی گذاشت، بحثها و داستانهای تقریبا جالبی در خصوص اصول نظری و علمی حکومت استبدادی، به یادگار مانده است. از ایران قبل از اسلام، خاطرات دور اما هنوز خطرناکی از معارضه منسجم و منبعث از مذهب قدرت و حرکت های انقلابی که مبانی سیاسی، اخلاقی و اجتماعی نظام حاکم را به وسیله یک دکترین مذهبی، به عنوان ایدئولوژی و یک فرقه مذهبی، به عنوان ابزار عمل، به مبارزه می طلبید، برای ما به یادگار مانده است. می توانیم کلمات منتسب به یکی از وزرای اسلامی قرون وسطی را به یاد آوریم که در نگرش به فعالیت های "حشاشین" آنها را با مزدک، انقلابی بزرگ عصر زرتشت، مقایسه کرده، اعلام داشت: "مزدک به تشیع گرویده است."

از برخی جهات، ظهور اسلام، خود یک انقلاب به شمار می آید. این انقلاب، در طی سالهای اول شکل گیری نهضت پیامبر، با به مبارزه طلبیدن رهبریت و نظم کهن مکه، آغاز شد. موفقیت این انقلاب، منجر به سرنگونی و قلع و قمع آن رهبریت و نظم شد که اولی، به دست پیامبر و یارانش و دومی، به دست اسلام - نه به عنوان یک مذهب در مفهوم محدود امروزی کلمه، بلکه در یک مفهوم اسلامی وسیعتر، به معنای یک نظم اجتماعی و سیاسی جدید، که در بسیاری از موارد، تفاوت عمده ای با نظم کهن دارد - صورت گرفت.

[حضرت] محمد (ص) نهضت خویش را در مکه، به عنوان یک رهبر جناح مخالف، (اپوزسیون) آغاز کرد و با کسب مقام و شهرت در میان مردم پیرامون خود، تا مدتی درگیر مبارزه با حکومت گردید و هنگامی که موضع او، به عنوان مخالف رژیم، تثبیت شد، به مکان دیگری مهاجرت کرد. او در آنجا حکومتی را که ما امروزه، دولت در تبعید می نامیم، تشکیل داد و سرانجام، از این پایگاه خارجی، به مکه بازگشت و کار سرنگونی قطعی و الغاء نظم کهن را کامل کرد. او در این مبارزه و مبارزات مانند آن، همواره سرمشق و الگوی رفتاری مردم به شمار می رفت.

در عبارت و اصطلاح اسلامی، پیامبر یک «اسوه حسنه» بود که در اصطلاح جامعه شناسی امروز، می توان آن را "نمونه و الگوی رفتاری" ترجمه کرد. تسلسل سه مرحله از تاریخ مبارزات او، یعنی مقاومت، مهاجرت و مراجعت، سرمشق نهضت های اسلامی که در پی مبارزه با نظام حاکم و برقراری یک نظم جدید، به جای آن بودند شد؛ از جمله این نهضت ها، می توان به نهضت "عباسی" که اعضای آن، به خراسان - واقع در شرق ایران -، مهاجرت و سپس به پایتخت مراجعت کردند و نهضت "فاطمی" که اعضای آن، به آفریقا یا آفریقای شمالی مهاجرت و سپس مراجعت نمودند و البته به آیت الله (امام) خمینی که خراسان خود را در «نوفل لوشاتو» یافت و سایرین که در طول تاریخ اسلام، سعی کردند تا به همان ترتیب، وارد گود مبارزه شوند، اشاره کرد. عده قلیلی، موفق شده و بسیاری با شکست مواجه شدند. سنت افراط گرایانه (رادیکال) ای که پیامبر، در مکه بنا نهاد، در زمان اخلاف او، یعنی خلفا، با کسب چیزی برای اسلام که در تاریخ نگاری اسلامی، "فتوحات"، به معنای لغوی "گشودن ها" نامیده می شود، ادامه یافت.

این فتوحات، در تاریخ نگاری اولیه اسلامی، نه در مفهوم عامیانه اشغال اراضی، بلکه به معنای سرنگونی رژیم ها و سلسله های بکار می رود که مشروعیت خویش را از دست داده بودند. این فتوحات، در واقع سر تسلیم فرود آوردن غیر مؤمنین در برابر آئین جدید به شمار می آمد. این کاربرد فعل "فتح" به معنای گشودن، مشابه است با کاربرد فعل "آزادسازی" در اواسط قرن بیستم که در ادبیات معاصر عرب، اغلب جانشین فعل "فتح" می شود. نظریه قلع و قمع نظم کهنه و برقراری نظم جدید، به وضوح در اتمام حجت نفرین گونه ای - که گفته می شود از سوی سردار عرب سپاه اسلام، به نام خالد بن ولید، خطاب به شاهزاده ایران فرستاده شده، بیان شده است: «ستایش خدای را که آیین تو را فسخ کرده، مقاصد شیطانیات را نقش بر آب ساخته و یگانگی ترا از هم گسیخته است.»

در اسلام نیز، مانند سایر جوامع، فاتحین با مشکل ابدی تمامی انقلابیون کامیاب مواجهند: چگونه دفاع از قدرت و حکومت به چنگ آمده،

چگونگی توجیه اعمال خود در سرنوشتی و نشستن بر جای حاکمان پیشین، بدون آن که در عین حال، زمینه توجیه را از پیش برای کسانی فراهم آورند که ممکن است بخواهند آنها را به سرنوشت پیشینیان دچار سازند.

آنها پاسخ سؤالات خویش را یافتند. موقعیت برای پیامبر و هم‌عصران او بسیار روشن بود. این آزمون، اجازه‌ای بود که به صورت وحی از جانب خداوند صادر شده بود. این وحی، عمل پیامبر را در حمله و سرنوشتی معدودی مشرک ثروتمند و غنی مکه (الیگارش‌ی مشرک مکه. م) و نیز باقی ماندن او در قدرت و حفظ حکومت در برابر هر کس دیگری که امکان داشت مقاومت کند و یا برای خاتمه بخشیدن به حکومت پیامبر تلاش نماید، توجیه می‌کرد. برای نسل فاتحین نیز، موقعیت تقریباً به همان اندازه روشن بود. مسئله حفظ ایمان و قانون الهی بود. هدف نابودی کفر بود که از دید اسلام - که تنها خداوند را تفویض‌کننده یک حکومت مشروع و قانونی می‌داند - نمی‌توانست مشروعیت داشته باشد.

این ایده، به طور ضمنی، پیوندی دارد با دکترین "فطرت" که براساس آن، کلیه ابنا بشر، در اصل، مسلمان زاده شده‌اند، اما برخی به پیروی از عقاید اجداد خود، به یهودیت، مسیحیت و یا سایر ادیان گرویده‌اند.

مسئله اساسی مشروعیت، زمانی چهره‌ای دشوارتر و متفاوت‌تر به خود می‌گرفت که رژیم یا حکومت در معرض حمله، نه یک حکومت مسیحی یا مشرک، بلکه یک حکومت اسلامی بود و عمل انقلابیون فاتح، معنایی جز حذف یک حاکم مسلمان و یا سرنوشتی یک رژیم اسلامی نداشت. با برقراری و تأسیس حکومت خلفا و ایجاد حکومت جهانی مسلمین که از اقیانوس اطلس تا هند و تا چین، امتداد می‌یافت، مشکلی با این خصوصیت، عموماً پا گرفت؛ برای مقابله با این مشکل، شریعت و حدیث، تبلور دو سنت، متمایز و از بعضی لحاظ متضاد بود (یکی، سنت انقیاد و فرمانبری و دیگری سنت مخالفت و مبارزه بود). هر دوی این سنت‌ها از اسلام اصیل و بکر اولیه و قرآن و احادیث ریشه گرفته و هر دوی آنها توسط سنن به ارث رسیده و اصول آموخته شده، از تمدن‌ها و مذاهب پیشین خاورمیانه که تا آن زمان، تبدیل به مرکز اصلی و مهد دولت، جامعه و فرهنگ اسلامی شده بود، تقویت شده بودند.

سنت انقیاد و فرمانبرداری از لحاظ کلاسیک، ریشه قرآنی دارد و در آیات این کتاب مقدس، بدان اشاره شده است: "از خدا، رسول او و هر آن کس در میان شما که بر مسند قدرت است\*(1)، اطاعت کنید".

همچنین، سندیت فراوانی در سنت و اصول و قوانین قضایی دارد. براساس این دکترین، فرمانبرداری، حتی نسبت به نامحتملترین و سست‌ترین حکومتها، یک وظیفه مذهبی و نیز یک الزام سیاسی محسوب می‌شود و نافرمانی، گناه و جرم به شمار می‌رود. که در این جهان و آن جهان، مستوجب مجازات است. ایده مشابهی، در یک حدیث بیان شده است: "از هر کس که بر تو فرمان می‌راند، فرمان ببر، حتی اگر او یک برده ناقص‌العضو حبشی باشد."

و لذا در این حدیث، جزئی‌ترین امکان، در قالب مفاهیم بدنی، نژادی و اجتماعی بیان شده است. حتی بدین ترتیب نیز باید از وی فرمانبری کرد. براساس قواعدی که بعدها وضع شد، می‌بایست حتی از یک حکومت استبدادی و بربر، نیز فرمانبری کرد، زیرا براساس حکمی که زیاد بدان استناد می‌شود، استبداد، از هر چه و مرج (آنارش‌ی. م) بهتر است.

اما سنت مخالفت و مبارزه نیز، بر قرآن و حدیث متکی است. در آیات قرآن آمده است که مؤمنین، نباید از انواع حکمرانان جبار باستانی و کافر، به ویژه فرعون، که نمونه نمادین حکمرانان کافری است که بر بندگان خدا ستم روا می‌دارد، فرمان برند. این قبیل آیات در احادیث و تفاسیر به تأیید رسیده و توضیح داده شده‌اند. در یکی از رایج‌ترین این احادیث، به نقل از پیامبر آمده است:

"متابعیت از گناهکار، خود گناه است."

مفهوم این حدیث آن است که اگر حاکم، به ارتکاب به گناهی فرمان داد، وظیفه اطاعت از او ملغی و منقضی می‌شود. برخی حتی از این هم فراتر رفته و می‌گویند که وظیفه فرمانبری، جای خود را به وظیفه نافرمانی می‌دهد.

براساس روایات مندرج در تاریخ‌نگاری، سنتی، این مسئله برای اولین بار در هفدهم ژوئن سال 656 با قتل «عثمان بن عفان» به شکلی حاد مطرح شد. عثمان اولین خلیفه‌ای نبود که به قتل می‌رسید. اما در حالی که خلیفه سابق، یعنی عمر به دست یک کافر خارجی\*(2) به قتل رسیده بود، او توسط یک یاغی مسلمان عرب کشته شد. این اقدام به شورش مسلحانه، برای اولین بار، باعث درگرفتن یک سری جنگ‌های داخلی شد که در درون جامعه و سیاست اسلامی، شکاف و دو دستگی عمیقی به وجود آورد.

در مسیر و بستر این جنگ‌های داخلی، دو موضع و جناح بنیادین، ظهور کرد. از دید جناح اول، عثمان، یک حاکم مشروع و عادل بود. لذا قتل او گناه و جرم محسوب می‌شد و بنابراین، علی (ع) که به قاتلین او پناه داده و از تسلیم آنها به دستگاه عدالت معاویه خودداری می‌کرد\*(3)، در واقع، گناه آنها را نادیده گرفته بود. از نظر جناح دوم، عثمان یک حاکم خطاکار و ظالم بود. لذا قتل او در واقع، جاری ساختن حکم اعدام در مورد یک محکوم و یک عمل قانونی و در واقع، یک اقدام ضروری به شمار می‌آمد و بنابراین، علی (ع) با پناه دادن به اعدام‌کنندگان او و خودداری از تحویل آنها به خویشاوندان کینه‌توز و خونخوار عثمان و همدستان تبهکار او عمل درستی انجام داده بود. دیری نگذشت که یکی از این دو نقطه نظر، در خصوص مرگ عثمان مورد حمایت سنی‌ها و دیگری مورد حمایت شیعیان قرار گرفت. اما این دو دستگی، سیر تکاملی طولانی و پیچیده‌ای را پیموده و قبل از آن‌که در شکلی که قبلاً توضیح دادم، متبلور شود، مراحل متعددی را پشت‌سر گذاشت.

در بستر تاریخ تشیع، موضوعات و وقایع خاصی رخ داده و تکرار شده‌اند که از ویژگی شیعیان در بین مسلمین حکایت می‌کند. یکی از این موضوعات که قبلاً نیز به آن اشاره شد، موضوع غصب و ظلم است. هنگامی که حکام مسلمان، جایگاه و موقعیتی را غصب کنند که شرعاً و حقاً به دیگران تعلق دارد و یا در مواردی به طرق غیر الهی و شیطانی حکمرانی کنند، غاصب خوانده

می‌شوند. تفاوت بین غاصب و ظالم، به روشنی درک شده بود، اما دیرین نگذشت که این دو صفت به هم آمیختند. اعتقادی فراگیر در بین شیعیان وجود دارد، مبنی بر این که يك حکومت و حاکم تحمیلی فاقد مشروعیتی است که تنها خداوند آن را به بنده خود تفویض می‌کند. این برداشت، با احساسی بسیار نیرومند از بی‌عدالتی و ستمگری همراه است. واژه پرتینینی که کراراً برای توصیف قربانی بی‌عدالتی، مورد استفاده قرار می‌گیرد، "ضعیف" است که در کلمه «مستضعف» نیز که مشتق از آن است، طنین آشنایی دارد. "ضعیف" از لحاظ لغوی، به معنای ناتوان است. اما دارای معانی ضمنی فنی بسیار زیادی است. برای مثال، بعضی اوقات، به نظر می‌رسد که معنای آن «ضعیف النسب» به معنای بی‌اصل و نسب بودن در مقابل کسانی است که از اصالت برخوردارند و به عبارت دیگر چیزی مثل عامی در برابر نجیب‌زاده- باشد. اغلب از این واژه، برای توصیف کسانی استفاده می‌شود که حق حمل سلاح را ندارند و این، از جمله ناتوانی‌های بسیار مهم در جامعه‌ای است که تفاوت بین کسانی که سلاح حمل می‌کنند و کسانی که نمی‌کنند، در آن، از تمایزات عمده اجتماعی به شمار می‌آید. البته، دسته دوم را زنان، غیر مسلمان و گروه‌های کاملاً در خور اهمیتی از مسلمین، تشکیل می‌دهند.

دومین ویژگی عمل شیعیان، شورش مسلحانه است که در سرتاسر پهنه جهان مسلمین و در طی قرون متمادی از تاریخ اسلام، به نمونه‌های بی‌شماری از آن، برمی‌خوریم. این عمل، اغلب با نظریه "ظلم و استبداد" به معنای حذف شخص حاکم ظالم پیوند می‌خورد و قتل عثمان از اولین نمونه‌های آن، به شمار آمده و بعد از آن نیز، به موارد بسیاری از این قتل‌ها برمی‌خوریم. و از آنجایی که گروه‌های کوچک مخالف رژیم، ندرتاً از طریق شورش مسلحانه، به اهداف عمده‌ای دست می‌یابند. این حرکتها در بستر زمان، منجر به تکامل پدیده‌ای شده است که امروزه "تروریسم" خوانده می‌شود. این کلمه، اغلب همراه است با يك فرقه تقریباً مذهبی مسلح به انواع سلاح‌ها و از قدیم، با این نظریه نیز همراه بوده است که تروریست یا سوقصد کننده، نباید بعد از اقدام به ترور، زنده بماند.

برخی از اولین دسته‌های این فرقه‌ها، خود را به يك روش ویژه قتل مخالفین خویش، محدود کرده بودند. برای مثال، به گروهی برمی‌خوریم که احتمالاً با الهام از روش هندیها، مخالفان خود را به كمك يك ریسمان، خفه می‌کردند. گروهی دیگر از چماق‌های چوبی، استفاده می‌کردند، زیرا معتقد بودند تا زمان ظهور حضرت مهدی [عج - م] مجاز به استفاده از سلاح فولادین نیستند. البته معروفترین این فرق، گروه یا فرقه حشاشین اسماعیلیه از سوریه بودند که نام آنها با این نوع قتل‌ها عجین بود. هیچ کدام از این گروه‌ها شیعه اثنی‌عشری نبودند؛ گرچه نباید فراموش کنیم که این تمایزات، هنوز متبلور یا حائز اهمیت زیادی نشده بود.

بسیاری از کوشش‌های شیعیان، برای کسب قدرت، با شکست، سرکوب شدن یاغیان، نابودی تروریست‌ها و مرگ یا ناپدید شدن رهبر آنان، خاتمه یافت. این مبارزات، به ظهور جنبه بسیار متمایز دیگری از تشیع، در درون اسلام منجر شد. نظریه و ایده شیعی شهادت که با ایده مشابه در بین مسلمانان سنی، تفاوت عمده‌ای دارد.

نظریه شهادت، در مسیحیت و اسلام، مشترک است. در واقع، در هر دو دین از يك واژه استفاده می‌شود - شهید، از يك لفظ یونانی، به معنای شاهد، ریشه گرفته و در عربی نیز دقیقاً به همین معنی به کار می‌رود. اما در آئین تسنن، شهید به کسی اطلاق می‌شود که در يك جنگ مقدس [جهاد - م] کشته شده باشد. این، با مفهوم شهادت در یهودیت و بعد از آن نیز در مسیحیت که به معنای تحمل داوطلبانه شکنجه و مرگ، به جای دست برداشتن از ایمان خویش است، تفاوت زیادی دارد. در این خصوص، بین شیعیان و سنی‌ها اشتراك نظر وجود دارد، اما دسته اول، این کلمه را در مورد کسانی نیز به کار می‌برند که رنج حبس، شکنجه و مرگ را برای حفظ اعتقادات و نقش و وظیفه‌ای که بر دوششان است، به جان می‌خرند - و این نظریه‌ای است که به برداشت یهودیت مسیحیت از مفهوم "شهادت" نزدیکتر است. با این مفهوم از شهادت بود که انبوه دیگری از نظریات و احساسات و تمایلات نسبت به درد و رنج و اغراض نفسانی، خیانت و توبه و فداسازی خویشتن، ظهور کرد.

سرکوبی بسیاری از قیام‌ها و ناپدید شدن رهبران آنها، باعث ظهور ویژگی دیگری در دکترین شیعی گردید - موضوعات وابسته‌ای چون مسئله "غیبت" و "رجعت" رهبر شیعیان، [حضرت] مهدی [عج]، یعنی آخرین امام شیعیان، (که به نام‌های گوناگونی خوانده می‌شود) به وجود آمد.

پیروان او معتقدند که وی نمرده، بلکه مخفی شده و به زودی از مخفیگاه خود، بازخواهد گشت و این، از اساسی‌ترین قسمتهای این اعتقاد به شمار می‌رود. هر رهبری که ناپدید شود و رجعت نکند، اسطوره‌های فزاینده‌ای در رابطه با مرگ و رستاخیز و جهنم و بهشت را با جزئیات تازه‌ای، غنا می‌بخشد. این «منجی‌گرایی» تبدیل به یکی از جنبه‌های اساسی اسلام تشیع گردید.

اما همه این قیام‌ها و شورشها سرکوب نشد. نبردی که عباسیان، با استفاده از شعائر شیعی و به حمایت از علی (ع) برای سرنگونی بنی‌امیه آغاز کردند، از جمله این قیام‌ها بود. و باز هم این جناح طرفدار علی بود که در نبرد داخلی بین امین و مأمون، پس از مرگ هارون‌الرشید، به پیروزی رسید. با پیروزی "فاطمیون" که يك گروه شیعی غیر دوازده‌امامی بود، انقلاب اسماعیلیان، به اوج خود رسید. و این پیروزی، نوعی شکست بود، زیرا آن‌ها حاکمان پیشین را سرنگون کردند، به قدرت رسیدند و بدون آن‌که در مسائل حائز اهمیت، تغییر بزرگ یا مهمی روی دهد، به حکومت ادامه دادند.

پس چه فرق اساسی بین اسلام تشیع و تسنن وجود دارد؟ به جای آن که اولی را در برگرفته سنت فرمانبری و انقیاد و دومی را نمایانگر سنت تندروی و مبارزه بدانیم، من تجدیدنظری را در این زمینه، پیشنهاد کرده آن را بدین صورت مطرح می‌کنم: سنی‌گری، عبارت است از همراهی با وضع موجود و نظام حاکم و

شیعه‌گری، عبارت است از مخالفت با وضع موجود و نظام حاکم که اغلب، الزاماً با نیت تغییر این نظم، همراه نیست.

از نقطه نظر سنی ها، آنچه که هست، از يك جنبه بسیار حائز اهمیت، مشروع و برحق است. به اعتقاد سنی ها، بعد از مرگ پیامبر، هدایت پروردگار، به کل جامعه مسلمین واگذار شده است. این نظریه، در بسیاری از احادیث نبوی آمده است، که در شاخص ترین آنها، پیامبر اطمینان داده که:

"خداوند، به امت من اجازه نخواهد داد تا بر سر يك اشتباه به توافق برسند".

نظریه سنت و اجماع، این اعتقاد را بیان می‌دارد که جامعه تسنن و سیاست اسلامی که بر آن حکومت می‌کند، نمایانگر اعمال و اجرا اراده پروردگار برای نوع بشر است؛ بنابراین، چنین برداشت می‌شود که پذیرش حقایق موجود، يك فریضه و اجبار مذهبی است؛ زیرا شاید بتوان گفت که انکار آنها، این ادعا را می‌رساند که کل جامعه اسلامی، در گناه زندگی می‌کند و این وضع، از دیدگاه سنی ها غیر قابل قبول است.

شیعیان، اعتقاد دیگری دارند. از دید شیعیان، تمامی دول اسلامی از زمان قتل علی بن ابی‌طالب (ع) تا به امروز، نامشروع و یا در امیدوارکننده ترین صورت آن، موقت بوده‌اند. هیچ مشروعیتی در نظم موجود، وجود ندارد. برعکس، این اعتقاد عمیق وجود دارد که تاریخ، مسیر اشتباهی در پیش گرفته است. بعضی اوقات، واکنش در برابر این روند، عبارت است از تسلیم انفعالی، برکنار ماندن و عقب‌نشینی به جای درگیری، در سایر اوقات، شیعیان درگیر برنامه‌ها و اعمالی می‌شوند که هدف آن، بازگرداندن تاریخ به مسیر صحیح است.

و این همان چیزی است که ما اکنون شاهد آن هستیم. این فریادهای خشم، خشونت، منجی‌گرایی و تروریسم نیز همانند گذشته، از جاذبه روشنفکرانه قابل ملاحظه‌ای برخوردار است. البته، هیچ تضمینی وجود ندارد که همواره نیز چنین خواهد بود. تمامی این شورش ها، یا توسط کسانی که قبلاً قدرت را به چنگ آورده‌اند سرکوب شده‌اند و یا به شکلی فیجعت‌تر، در اثر تغییر شکل یافتن و به فساد کشیده شدن پس از پیروزی، با شکست مواجه شده‌اند.

ویژه «حماسه و مقاومت» خبرگزاری فارس